

## مسئله دموکراسی

بحران دموکراسی:  
بی‌حسی سیاسی مردم

■ نوشته: آلن دوبنوا

■ ترجمه: دکتر بزرگ نادرزاده

■ دانستن این که آیا دموکراسی حقیقتاً هیچوقت وجود داشته یا نه، کار آسانی نیست. گفتن این نیز که تا چه حد عمل دموکراتیک مسئولان سیاسی يك مملکت با تئوری و کمال مطلوب دموکراسی متفاوت است، کار آسانی نیست. زیرا برای ارزیابی آن باید اول معیار قضاوت را مشخص کرد و این خود يك رشته مسائل را پیش می‌آورد. علاوه بر این، قضا و قدر و اتفاق و تصادف در همه اعمال انسان مداخله می‌کند و اصلاً قاعده آن است. آیا الزاماً بین يك طرح و اجرای آن، انحراف و دور افتادگی پیش نمی‌آید؟ حقیقت این است که بروز این نوع مسائل هر قدر هم مشروع باشد، موجبی از سرخوردگی و یأس در افکار عمومی پیش آورده است. دموکراسی مردم را سر خورده و نومید کرده است. علت چیست؟

مدافعان دموکراسی می‌خواهند نقایص دموکراسی را برطرف کنند. مخالفان دموکراسی میل دارند نشان دهند که دموکراسی در واقع ریاکاری و دورویی کردن با مردم است و برقراری آن امکان ندارد، و اینکه کمال مطلوب (ایده‌آل) دموکراسی در جریان عمل سیاسی از قلم می‌افتد و از میان می‌رود. بطور کلی این نکات مضمون مکرری است که از مدتها پیش به این طرف محل بحث و فحص بوده است.

چنانکه می‌دانیم مارکسیست‌ها، دموکراسی مورد نظر لیبرال‌ها را «صوری» می‌دانند و دموکراسی اقتصادی و اجتماعی مورد نظر خود را می‌خواهند جانشین آن کنند. این دموکراسی را دموکراسی اقتصادی و اجتماعی، و به اقتضای تبلیغات مورد نیاز خود «دموکراسی واقعی» می‌نامند.<sup>۱</sup> اما، هم «ژرژ سورل» که يك سندیکیالیست انقلابی است، و هم يك متفکر

محافظه کار مثل «آرتور مولرفان دن بروک»<sup>۲</sup>، هر دو، واژه دموکراسی را به معنای بد و منفی آن به کار می‌برند. از لحاظ سورل، «دموکراسی صوری» یا به قول امروزها دموکراسی لیبرال، فقط يك فایده دارد. از جهت سیاسی سلطه بورژوازی را تقویت می‌کند. سورل<sup>۳</sup> در کتاب «توهمات ترقی» (۱۹۰۸) از اعتقادات جزمی یا جزمیاتی مثل حاکمیت مردم و اراده عمومی واصل نماینده انتخاب کردن انتقاد می‌کند و وکلای انتخاب شده را مثل اسقفهای دستگاه مسیحیت، منتهی غیر دینی، می‌بیند که با موافقت و اجماع آرای مردم صاحب قدرتی شده‌اند که حد و اندازه آن مشخص نیست. سورل دموکراسی بورژوا را نوعی «انحطاط» می‌داند و غرایز ویرانگر انسان را راهبر آن می‌شناسد و خلاصه با لحنی از دموکراسی حرف می‌زند که حتی «شارل مورا» هم (با آن همه اختلاف نظر سیاسی) آن لحن را سرزنش نمی‌کرد. «مورا» می‌نویسد: «در دموکراسی‌های جدید، آدم چیزی نمی‌بیند جز افرادی که بی‌بندی با گذشته ندارند.

اینان به خانواده خود هم عشقی عمیق ندارند. خیلی از سرب‌های حوصلگی به فکر نسل‌های آینده هستند، به جای مشارکت در تولیدات مادی، ذهن خواب آلودشان بیشتر به تأمل و موشکافی در فن مال‌اندوزی و خطر کردن در راه ثروت جویی می‌پردازد، اینان دنبال بهره‌جویی کامل از «اقبال غیر منتظره» و نعمت‌های غیر مترقب هستند. مسکن محبوب آنها شهرهای بزرگ است، آن‌جا که آدم‌ها مثل سایه از پهلوی هم رد می‌شوند و کمیته‌های سیاسی جای مسئولین سابق امور اجتماع را - که انقلاب آنها را از بین برده و جای آنها آدم‌هایی به سبک

امروزی نشسته‌اند - گرفته است».

ارسطو می‌گفت: درست که نگاه کنیم، می‌بینیم دو شکل حکومت بیشتر وجود ندارد. یکی الیگارشسی است و دیگری دموکراسی.

فرم‌های دیگر حکومت یا «نسخه بدل» این دو هستند یا صورتهای منحرف شده آن‌ها. منتسکیو هم کم و بیش همین عقیده را اظهار می‌کند. او می‌نویسد: «وقتی حاکمیت در دست عده‌ای از مردم است به حکومت می‌گویند آریستوکراسی. وقتی حاکمیت در دست همه مردم است می‌گویند دموکراسی.»<sup>۴</sup> قضیه به این شکل که مطرح می‌شود این طور به نظر می‌رسد که به آلترناتیو دموکراتیک هیچگونه امیدی نباید بست، چنانکه دموکراسی‌های غربی جدید در واقع حکومت چند نفر آدم است که مردم آنها را انتخاب کرده‌اند<sup>۵</sup> و این حقیقت را «رابرت دال» و «جووانی سارتوری» متذکر شده‌اند.<sup>۶</sup>

سیستم انتخاب نماینده، منطق خاص خود را دارد. در دموکراسی مبتنی بر انتخاب وکیل، مردم به منتخبین خود وکالت می‌دهند که «تصمیمات» آنها را واقعیت ببخشند. وکلا به سهم خود - وظایف و ماموریت‌های محوله را به همکاران خود، به کارمندان و «کارشناسان» و «خلاصه کسانی که فعالیتشان ربط چندانی به امر وکالت ندارد، ارجاع می‌کنند. علاوه بر این‌ها، قدرت سیاسی در حکم يك قدرت است میان قدرتهای گوناگون دیگر. در یک جامعه، سازمانها و مسئولان اقتصادی قدرت دارند، تشکیلات فرهنگی صاحب قدرند، سازمانهای پولی و مسئولان رسانه‌های گروهی و غیر آن هم قدرت دارند. مسئولان این نوع تشکیلات با این که واقعاً قدرت نفوذ دارند و می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها مداخله کنند، منتخب مردم نیستند. قدرت کارمندان هم قابل توجه است و در عرصه فعالیت سیاسی تاثیر مستقیم‌تری دارد. در میان افراد طبقه سیاسی فرانسه، (یعنی طبقه حاکمه) نسبت کارمندان پیوسته افزایش یافته است. (در ۱۹۷۳ نسبت افزایش کارمندان در مجلس فرانسه ۳۱/۵ درصد بوده است و در ۱۹۸۱، ۵۳/۱۵ درصد). پس درست که نگاه کنیم می‌بینیم تعداد بسیار محدودی از آدم‌هایی که مختصر قدرتی دارند توسط مردم انتخاب شده‌اند. در دموکراسی‌های لیبرال، قدرت کسانی که به منصبی گماشته شده‌اند و اعضای جدیدی که بوسیله خود اعضای موجود انتخاب شده‌اند (مثل اعضای فرهنگستان که اعضای جدید را بر می‌گزینند) بسی بیشتر از اختیارات منتخبین مردم است.

خود احزاب هم که نقش آنها در حیات سیاسی مملکت اساسی است، به طرز عمل می‌کنند که کاملاً دموکراتیک نیست. «روبرتومیکلز»<sup>۷</sup> که در سالهای ۱۹۱۰ تحقیق عمیقی درباره احزاب

سیاسی کرده به این قانون غلیظ و شدید رسیده است که احزاب هم، در درجه اول، سازمانهایی هستند و هر سازمانی الزاماً سلسله مراتب دارد و لذا تحت تأثیر یک گروه سیاستمدار حرفه‌ای، احزاب نیز به سوی «الیگارشسی» کشیده می‌شوند، یعنی امور آن‌ها را چند نفر اداره می‌کنند. همین «روبرتو میکلز» می‌نویسد: «دموکراسی به الیگارشسی منتهی می‌شود و هر دموکراسی ناچار از داشتن یک هسته الیگارشیک است» و مشاهده این حقیقت عمیقاً اسباب افسردگی او می‌شد. دلیل مخالفی که «سارتوری» در همین زمینه می‌آورد، برهانی قدیمی است. «سارتوری» می‌گوید در یک جامعه دموکراتیک، دموکراسی، مقرر در ساخت و تشکیلات حکومتی نیست. دموکراسی، مستقر در روابط متقابل اعمال است. یعنی مهم این نیست که در احزاب عده معدودی زمام امور را در دست داشته باشند، مهم آنست که مسابقه میان احزاب در محیطی واقعا «آزاد» انجام گیرد.

چنانکه می‌بینیم، این نوع دلیل جونئی که خاص لیبیرال هاست، در حقیقت نظریه دموکراسی را به نوعی زانده تئوری رقابت اقتصادی تبدیل می‌کند. درحالی که مطابق نظریه متعارف دموکراسی، دموکراسی عبارت است از نوعی لاحق تئوری نمایندگی مردم و تفویض قدرت موکل به وکیل (تئوری ماندا). احزاب اگر چه همه با هم سر مخالفت دارند، اما همه عملاً متفق القولند که حکومت مبتنی بر حزب باقی بماند، همان‌طور که سیاستگران در عین پریدن به یکدیگر بر سر محفوظ نگه داشتن سیاست بازی توافق دارند. اما خصوصاً این نکته شایان توجه است که هدف احزاب مداومت فعالیت خود آنهاست. یعنی برجای ماندن خود حزب، علت وجودی آن می‌شود. همه احزاب مدعی هستند که از منافع عامه دفاع می‌کنند. اما در واقع هر یک از آنها مدافع حفظ اقتدار خود است و در درجه اول به توسعه و گسترش حوزه نفوذ خود و افزایش تعداد اعضای خود و تیول انحصاری خود می‌اندیشد. «کلودزولین» می‌نویسد:

«در امریکا مجالس ملی مشورتی در حکم یک نوع سیرک هستند و کارشان این است که برای معرفی نامزد ریاست جمهوری مبارزات مربوط به توسعه نفوذ و مذاکرات پشت پرده و چانه زندهای مخفیانه و بندوبست‌های اقرار نکردنی را به سامان برسانند». از سوی دیگر، انتخاب نامزد ریاست جمهوری از طرف مردم بیشتر به جهت فضایل شخصی کاندیدا نیست، بلکه به لحاظ برجسیبی است که به وی زده شده است و حیثیت و اعتباری که حزب معرفی کننده وی دارد. نتیجه این می‌شود که بیشتر حزب را به ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند تا شخص نامزد ریاست جمهوری را. بنابراین چه گفته شد،

■ «شارل مورا»: در دموکراسی‌های جدید، آدم چیزی نمی‌بیند جز افرادی که پیوند با گذشته را از دست داده‌اند. اینان به خانواده خود هم عشقی عمیق ندارند، خیلی از سرببی حوصلگی به فکر نسل‌های آینده هستند، به جای مشارکت در تولید مادی، ذهن خواب آلودشان بیشتر به موشکافی در فن مال اندوزی می‌پردازد.

■ «سارتوری»: در یک جامعه دموکراتیک، دموکراسی مقرر در ساخت و تشکیلات حکومتی نیست. دموکراسی، مستقر در روابط متقابل اعمال است. یعنی مهم نیست که در احزاب عده کمی زمام امور را در دست داشته باشند، مهم آنست که رقابت احزاب در محیطی واقعا آزاد صورت گیرد.

■ «ارسطو» معتقد بود که دموکراسی «حکومت فقیران» است و می‌گفت: رژیمی که در آن فرمانروایان - چه وابسته به اقلیت و چه وابسته به اکثریت - به اتکای ثروت خود تفریح قدرت کنند، حکومت معدودی انسان خواهد بود (الیگارشسی). بدون شک اگر ارسطو امروز بود و می‌دید که در دموکراسی‌های جدید، قدرت‌های پولی چه نقشی پیدا کرده‌اند، سخت شگفت زده می‌شد.

■ «فرانسوا پرو»: دموکراسی قرن نوزدهمی نه تنها مانع حیل‌های طبقه ثروتمند نشد بلکه اینگونه اعمال را تسهیل کرد. در یک دموکراسی صوری آدم‌های پولدار قدرت را در دست دارند. دموکراسی قرن بیستم مادام که در مرحله اقتصاد سرمایه‌داری و شکلهای بورژوازی لیبرالیسم پارلمانی درجا می‌زند، چیزی جز یک مشت حرف نخواهد بود.

رهبران احزاب، خود الزاماً منتخب مردم نیستند در صورتی که همین‌ها وقتی نامزدی را برای تصدی ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند نامزد ناگزیر است از «خط فکری» و جهان بینی احزاب و گروه‌هایی که به آنها وابسته است بی‌روی تام و تمام کند. روی این اصل، میانجیگری‌ها و مذاکراتی که نماینده منتخب مجبور است در دو جهت بین مجالس ملی و افراد حوزه انتخابیه خود بکند، قسمت اعظم معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. حساب حزب تعیین کننده نامزد ریاست جمهوری روشن است. کوچکترین تعهدی ندارد که نظرات شخص نامزد شده را رعایت نماید. زیرا انتخاب شدن نامزد را حزب تقبل کرده و همین حزب بسیار خوب می‌داند که اگر حمایت خود را از وی بگیرد مانع انتخاب مجدد او خواهد شد. در انگلستان محال است نامزد انتخاباتی بدون این که از طرف حزبی معرفی گردد وکیل شود (چرچیل سابقاً این تجربه را کرده بود).

علاوه بر این، وکیل عضو حزب اکثریت نمی‌تواند در مجلس مخالف دولت رای بدهد. در نتیجه، مذاکرات مجلس بیشتر به امور تشریفاتی شباهت پیدا می‌کند. پدیده تصدی مناصب گوناگون توسط یک فرد، که دارد عمومیت می‌یابد<sup>۱</sup> وضع موجود را وخیم‌تر می‌کند زیرا مانع روی کار آمدن مردم صاحب کمال می‌شود؛ طبقه سیاسی یعنی صاحب منصبان را بیشتر متمرکز می‌کند به گونه‌ای که کارگزاران دولت در سطح مملکت، و کارگزاران در سطح محلی، در تاروپود یک شبکه قرار می‌گیرند و در هم فرو می‌روند و در نتیجه، چند نفر رهبر حزب قادر می‌شوند بر کار مردم نظارت کنند و حوزه‌های انتخاباتی را تیول خود قرار دهند.

ماهیت دموکراسی عوض شده است. در ابتدای کار، دموکراسی وسیله‌ای بود برای این که مردم از راه تعیین نمایندگان خود در امور عمومی شرکت کنند. همین دموکراسی امروز وسیله‌ای شده است برای نمایندگان تا قدرت فردی خود را از طریق آرای مردم مشروعیت بخشند. مردم از طریق وکلای منتخب خود برخورد حکومت نمی‌کنند. مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند و نمایندگان، مردم را بنا بر میل مشخصی اداره می‌کنند. پس کی وکیل کیست؟ مفهوم وکالت و نمایندگی دچار بحران شده است.<sup>۱</sup>

در ۲۵ اوت ۱۸۵۲، «مارکس» نوشت: «وارد کردن روش مراجعه به آرای عمومی در انگلستان، منجر به برتری سیاسی طبقه کارگر خواهد شد». اما می‌دانیم که چه پیش آمد. در هیچ جا طبقه کارگر به قدرت نرسید، بویژه از طریق انتخابات. «روسو» آدم واقع بین تری بود که درباره رژیم سیاسی انگلیس، که آنهمه باعث

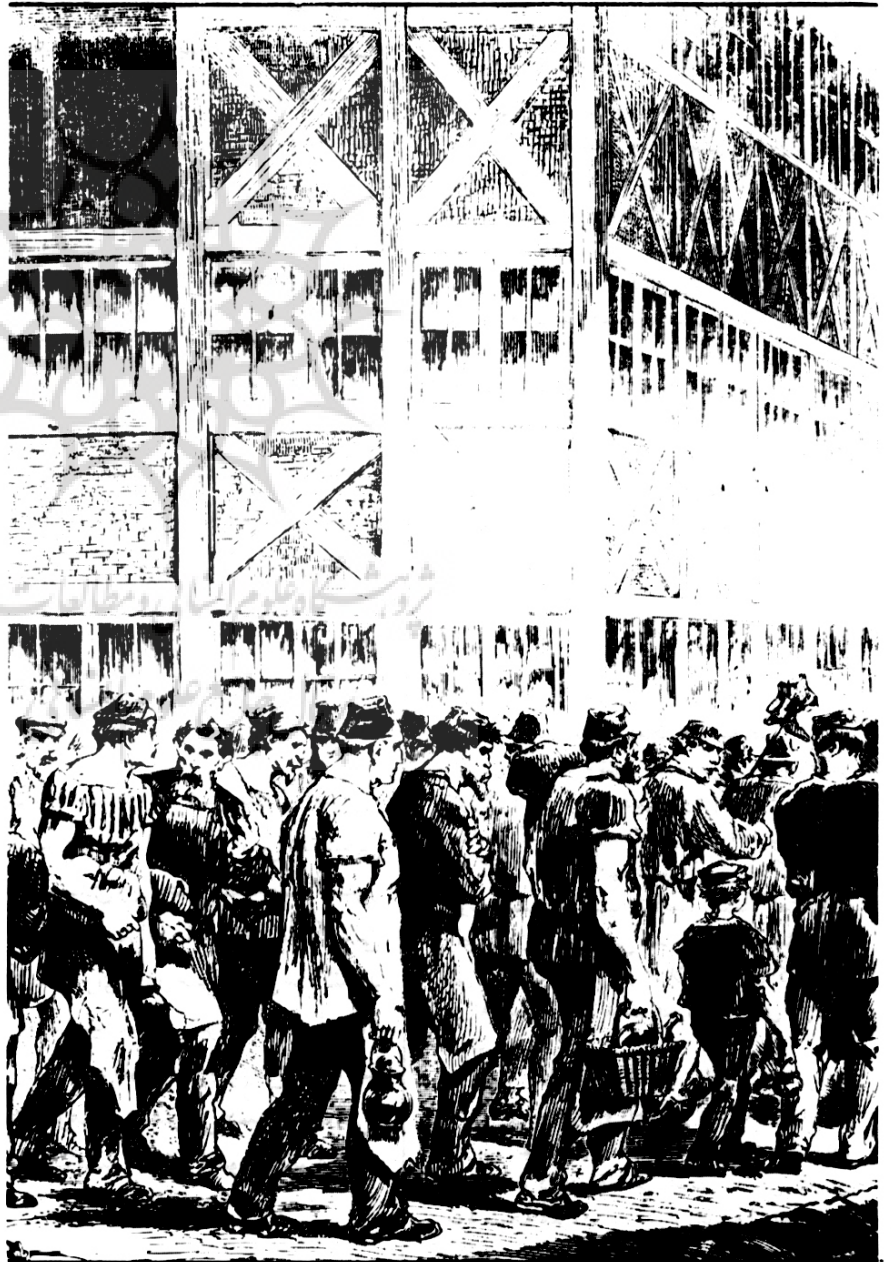
نیز تثبیت و تجلیل و تبرک رئیس جمهور از طرف مردم است بدون این که همین مردم امکانات متعددی برای انتخاب کردن داشته باشند. امر رأی گیری و رأی دهی محل ظهور و بروز جنبه های مربوطه به روان شناسی اجتماعی مردم است و بیشتر در حکم جشن و سروری است که بهنگام نذر و نیاز برها می کنند تا رأی دادن که معرف حاکمیت آنهاست.<sup>۱۱</sup>

وجود يك جماعت عظیم رأی دهنده احساس «بیهودگی» رأی دادن را زیاد می کند. «برتران دو ژوونل» می نویسد: «هر وقت می پرسیم آزادی در کجا قرار دارد، به ورقه رأی که در دست داریم اشاره می کنند. در این دستگاه عظیمی که ما تبعه آن هستیم (یعنی دستگاه دولت) ده، بیست یا سی میلیونیم حاکمیت مال ماست. و ما گاهی با این که در توده عظیم آدمها گم گشته و مغروقم، در ابراز حاکمیت خود شرکت می جوئیم.»<sup>۱۲</sup> البته تفاوت میان رأی ندادن و داشتن يك حق (از بیست تا سی میلیون حق رای) برای مشارکت در اخذ تصمیم، تفاوت بسیار کمی است. وقتی که در انتخابات تعداد بسیار زیادی رأی دهنده شرکت می کنند، برای يك فرد این احتمال که رأی او اهمیت قاطع داشته باشد، احتمال اعشاری است، خصوصاً موقعی که برنامه سیاسی نامزدها کم و بیش به یکدیگر شباهت دارد. این حس ناچیزی و گم گشتگی فرد در میان توده مردم، عامل نیرومندی است در نومید کردن رأی دهنده. حتی کسانی که رأی می دهند بسیار خوب می دانند که از لحاظ آماری برای آنها کوچکترین امکانی وجود ندارد که روی حوادث آینده تأثیر واقعی بگذارند. مسئله ای که در این جا مطرح می شود این است که پس چرا مردم باز هم رأی می دهند؟ «سرژ کریستف کلم» نشان داده است که محرک مردم در امر رأی دادن، انگیزه های غیر عقلی و گاهی یکسره بی معنی است. و جوابی که معمولاً می شنویم این است که «اگر همه از رأی دادن امتناع می کردند» تصمیمات را سیاسیون می گرفتند بدون اینکه احدی در اخذ این تصمیمات تأثیری بگذارد. به این ترتیب، رأی دهنده در انتخاباتی شرکت می کند که رأی انفرادی او به هر صورت کوچکترین تأثیری در تصمیم گیری نخواهد داشت...

اما دلایل متعدد دیگری هم هست که علت بی اعتباری نسبی مراجعه به آرای عمومی را روشن می کند. یکی از این دلایل، کم اعتمادی مردم نسبت به نامزدان و کالت است. نامزدهانی که بعد از انتخاب شدن به قول خود وفا کنند کمیاب هستند (به عکس بسیاریند کسانی که بعد از انتخاب شدن، درست بر خلاف سیاستی که اعلام کرده بودند رفتار می کنند). البته دلیلی هم ندارد که وکلا به قول خود عمل کنند و

می گیرند اما در واقع آنان فقط طرف مشورت واقع می شوند. اصل این است که نامزد انتخاباتی می خواهد انتخاب شود تا افکار شخصی خود را از قوه به فعل درآورد. اما واقع این است که نامزدها فقط می خواهند انتخاب شوند. به همین جهت است که اغلب ترجیح می دهند با تظاهر به داشتن افکار دیگران وکیل شوند تا این که با تأکید بر عقاید شخصی در انتخابات شکست بخورند. «سرژ کریستف کلم» می گوید: «از لحاظ اصول دموکراسی کلیه مشاهدات مذکور در واقع اقدام بزرگی است در جهت منحرف کردن قدرت سیاسی از مجرای درست و غصب کردن حاکمیت ملی به نفع يك دارودسته خاص. انتخابات در واقع نوعی تشریفات است برای مشروعیت بخشیدن و به تخت نشاندن وکیل بوسیله انتخاب کنندگان و

شعف «منتسکیو» شده بود نوشت: «ملت انگلیس فکر می کند آزاد است. ولی کاملاً اشتباه می کند. ملت انگلیس فقط در موقع انتخاب کردن اعضای پارلمان آزاد است. در خلال این لحظات آزادی، مردم انگلیس طوری از آن بهره می گیرند که سزاوار از دست دادن آن هم هستند.»<sup>۱۳</sup> بسیاری از نویسندگان دیگر نیز همین حرف را زده اند. «توکویل» می نویسد: «در رژیم های مبتنی بر انتخاب نماینده، شهروندان يك لحظه از حالت انقیاد و وابستگی در می آیند تا اربابان خود را تعیین کنند و دوباره به وضع اول خود برگردند.» در حقیقت، بیش از آنکه مردم نماینده را انتخاب کنند، این نماینده است که مردم را به انتخاب کردن خود وادار می سازد. فرض بر این است که انتخاب کنندگان در مورد شخص مورد نظر خود تصمیم



بدون درنگ به این طرز رای دادن متوسل می‌شوند درحالی که واضح است این طرز رای دادن عقیده واقعی شهروندان را به طور صریح منعکس نمی‌کند.

نکته‌ای که پیوسته محل تاکید بوده این است که در انتخابات مبتنی بر اکثریت، قوت و شدت عقاید ابراز شده منعکس نمی‌شود. وزن رأی انتخاب کننده میان‌رو و معتدل برابر است با رأی انتخاب کننده مصمم و انتخاب کننده مبارز و متعهد. «کلم» می‌گوید: «وزن رأی کسانی که برایشان فرقی نمی‌کند که الف انتخاب شود یا ب برابر است با وزن رأی کسانی که الف را قویاً به ب ترجیح می‌دهند». البته آدمهای میان‌رو یعنی کسانی که تمایلشان به این نامزد یا آن نامزد دوآتشه نیست همیشه این وسیله را در اختیار دارند که از رأی دادن امتناع کنند و امتناع هم می‌کنند. اما نقضی که مذکور افتاد با این روش کاملاً برطرف نمی‌گردد.

لیبرال‌های موج نو (نئولیبرال‌ها) خصوصاً درباره امکان اصلاح نظامهای انتخاباتی فکر کرده‌اند تا شاید بتوانند برای میزان ارجحیتی که رای دهنده به نامزد انتخاب شونده ابراز می‌کند فرصت اظهار وجود بدهند. متفکرین مکتب «ویرجینی»<sup>۱۳</sup> که مجله‌ای به نام «نظر مردم»<sup>۱۴</sup> دارند خصوصاً کوشیده‌اند تا بر مبنای تئوری «مبادله آزادی» مکانیسمی تحت عنوان «روش کشف و تعیین تقاضا»<sup>۱۵</sup> درست کنند. غرض از این روش آن است که در یک نظام اقتصادی که مایملک عمومی توسط همه مردم متساویاً مصرف می‌شود، بهترین شرایط تخصیص منابع مالی تعریف گردد. اساس این مکانیسم متوقف بر این است که تعیین شود هر انتخاب کننده آماده پرداخت چه قیمتی است تا نظر مورد علاقه‌اش به کرسی بنشیند؟ عیب واضح این روش آن است که افراد، فقط به تناسب «شدت اعتقادات شخصی» قیمت مذکور را نمی‌پردازند. اهمیت امکانات شخصی آنها هم باید در نظر گرفته شود؛ علاوه بر این عیب، همین تئوری «نظر مردم» خیلی زود پیچیدگی بسیار پیدا می‌کند و در چندین مورد مواجه با مسائلی می‌گردد که حل آنها محال است. به کار بردن روش کشف و تعیین تقاضا، احتمالاً امتناع از رای دادن را زیاد می‌کند و ممتنعین مؤتلفینی می‌شوند که غرض از اتلافات آنان کم کردن هزینه کسب اطلاعات ضروری برای هر فرد است.

بطور کلی تحقیقات زیادی که درباره «مدل‌های رای» (و احتمال معاینه و واریسی تجربی آنها) از چند سال پیش به این طرف شده است همه دچار نقایصی است که این نقایص خود نتیجه مفروضات لیبرال مآبانه آن تحقیقات است. به این ترتیب که مسائل مربوط به انتخابات

■ «الکسی دوتو کویل»: در نظام‌های مبتنی بر انتخاب نماینده، شهروندان يك لحظه از حالت انقیاد و وابستگی در می‌آیند تا اربابان خود را تعیین کنند و دوباره به وضع اول خود برگردند. در حقیقت بیش از آن که مردم نماینده خود را انتخاب کنند، این نماینده است که مردم را به برگزیدن خود وادار می‌سازد.

■ گسترش روشهای کشورداری به سبک دموکراسی، نه تنها مانع از این نشده که تکنیک‌های «قالبی کردن» افکار مردم تکمیل شود، بلکه این دو پدیده با به پای هم پیش رفته است. هیچ حکومت استبدادی تاکنون نتوانسته بود آدم‌ها را اینگونه مثل گوسفند وادار کند که یکسان و از همه جهات برابر شوند.

■ ویژگی بارز زندگی اجتماعی امروز، دل زدگی و ملال مردم است. مقصود راستین سیاست این نیست که امور مربوط به تأمین خیر و صلاح مردم به گونه‌ای نه چندان بد اداره شود یا اینکه به کمک قانون و تصویب نامه تحویل اجتناب ناپذیر جامعه مشخص گردد. غرض از کشورداری به معنای عالی کلمه، هدایت مردم و گشودن افق‌های تازه در برابر چشم آنان و برانگیختن ذوق و شوق و جنب و جوش سازنده و آفریننده مردم است.

■ در دموکراسی‌های لیبرال امروز، موج بی سابقه‌ای از بی‌اعتنائی و لاقیدی و بی‌حسی نسبت به امور سیاسی پدید آمده است. تعداد کسانی که از رأی دادن خودداری می‌کنند پیوسته بیشتر می‌شود و گاه بر تعداد رأی دهندگان هم فزونی می‌گیرد. با عمومیت یافتن بی‌حسی سیاسی، مفاهیم مشروعیت و اصول نمایندگی و حاکمیت از معناتهی می‌شود.

عواملی هم که آنها را مجبور به وفای به عهد بکند بسیار محدود است زیرا وکلا همیشه می‌توانند برای توجیه عمل خود موضوع تحول اوضاع و احوال و فشار عوامل خارجی را پیش بکشند. البته، این خطر هست که وکلای مزبور به علت نقض عهد مجدداً انتخاب نشوند (اگر شایق به انتخاب شدن مجدد باشند) اما این خطر نسبتاً خفیف است زیرا انتخاب کنندگانی که خاطره دققی از قول و قرارهای نامزدهای وکالت در انتخابات قبل داشته باشند نادرند. وانگهی با بوق و کرنای تبلیغاتی می‌توان وعده‌های سابق را از ذهن مردم بیرون کرد. اغلب انتخاب کنندگان رفتار و کردار نامزدهای انتخاباتی را خصوصاً در ایام قبل از شروع انتخابات در نظر می‌گیرند. به این جهت است که رجال سیاسی موقعی که انتخاب می‌شوند عجله می‌کنند تا لویح مخالف با توقع و انتظار مردم را هر چه زودتر تصویب کنند و نیز تصمیمات مغایر با وعده‌های داده شده را هر چه زودتر بگیرند. و برعکس، با نزدیک شدن انتخابات جدید، وکلا فعالیت‌ها و اقدامات مردم فریبانه خود را تشدید می‌کنند. برای رفع این نقیصه برخی پیشنهاد کرده‌اند «دوره وکالت» محدود شود. عیب این پیشنهاد این است که در صورت تحقق، فعالیت سیاسی به کوشش پیوسته نامزدها برای انتخاب شدن محدود می‌گردد و این خود می‌تواند سیاستمداران را بیشتر مایوس کند از این که به طرح‌های سیاسی دراز مدت بیندیشند. از طرف دیگر، این حقیقت را هم نباید پنهان کرد که در کار کشورداری بسیاری از تصمیمات ضروری، تصمیماتی است که از لحاظ مردم یکسره نامقبول است و ناپسند. بهترین راه حل شاید این باشد که آئین و قانون مخصوصی وضع شود تا اگر تعداد نسبتاً زیادی از شهروندان اتفاق نظر پیدا کردند بتوانند خواستار تدارک انتخابات جدید بشوند. این روش تا حدی سبب می‌شود که وکیل از روی اجبار هم که شده خواسته‌های موکلین خود را جامه عمل بپوشاند و نیز همین روش این امکان دائم را به مردم می‌دهد که بتوانند وکلای خود را عزل کنند. اما پیش بینی این نکته آسان است که احزاب حاضر به پذیرفتن چنین اصلاحی نخواهند شد. مشکل دیگری که مکانیسم انتخاباتی را کج و معوج و دگرگونه می‌کند چیزی است که به آن «رای مصلحتی» می‌توان نام داد. مطابق این روش، رای دهنده به آدمی که مورد ترجیح اوست رای نمی‌دهد. بلکه علیه کسی رای می‌دهد که بیشتر از او نفرت دارد. به این ترتیب هنگام انتخابات هر بار که رای دهنده باطناً میل دارد به «الف» رای بدهد به «ب» رای می‌دهد آنها فقط به این جهت که «ب» را بیشتر شایسته می‌داند تا مانع انتخاب شدن «ب» شود. در موقع انتخابات خود نامزدها هم

در این گونه تحقیقات کلاً و منظمأ به اعتبار مدل‌های اقتصادی مورد مطالعه واقع شده است. در این نوع پژوهش‌های علمی انتخاب کننده به عنوان يك آدم معقول تلقی می‌شود که رأی او کاملاً معطوف و منطبق بر «بهترین وجه تامین منافع» خود اوست. اما تعمیم دادن مفهوم «مدل» امور اقتصادی به امور سیاسی و انتخاباتی اسباب زحمت می‌شود و مسئله درست می‌کند. زیرا تعمیم دادن مدل نه تنها خود فرع بر يك تصور نادرست از انسان است بلکه اصلاً نوع اعمال متقابلی که در موقع مراجعه به آرای مردم به وجود می‌آید، با اعمال متقابلی که در بازارهای اقتصادی ظاهر می‌گردد فرق دارد. يك تصمیم سیاسی اگر چه حاصل جمع کلیه آرای افراد است ولی به هر صورت تصمیم، تصمیم جمعی است و به این اعتبار برای همه لازم‌الاجراست، حتی برای کسانی که عقیده خلاف را در موقع رأی دادن اظهار کرده‌اند. روی این اصل بر خلاف حوزه اقتصاد که در آن از مبادله و مصالحه تجاری می‌توان صحبت کرد، در امور انتخاباتی از منافع مشترك و متقابل نمی‌توان سخن گفت. تمام تحقیقاتی که در این زمینه شده مایوس کننده بوده است زیرا این تحقیقات با واقعیات انطباق ندارد و این خود نتیجه میزان بیش رفته درجه تجرد و انتزاع این نوع تحقیقات و نیز عدم امکان به حساب آوردن کلیه عواملی است که سبب می‌شود نظر شخصی افراد (یعنی این که الف را به ب ترجیح می‌دهند) مبدل به انتخاب جمعی شود.<sup>۱۶</sup>

يك مسأله اساسی دیگر موضوع قدرت فائقه پول است. ارسطو معتقد بود که دموکراسی «حکومت فقیران است» و می‌گفت «رژیمی که در آن فرمانروایان - چه متعلق به اقلیت و چه متعلق به اکثریت - به اتکای ثروت خود تنفیذ قدرت کنند، حکومت معدودی آدم خواهد بود (الیگارشی). همین ارسطو احتمالاً متعجب می‌شد اگر می‌فهمید که در دموکراسی‌های جدید قدرتهای پولی چه نقشی پیدا کرده‌اند و این نقش را «امانوئل بودولومنی»<sup>۱۷</sup> در خلال تحقیقات خود درباره «دودمان‌های بورژوازی» روشن کرده است.<sup>۱۸</sup>

همه می‌دانند که در دموکراسی‌های لیبرال پول جزء توشه و بار و بنه مقدماتی هر نامزد انتخاباتی است. حال چه نامزد انتخاباتی خودش صاحب ثروت باشد (این مورد عام است) و چه بتواند مال دیگران را برای پیروزی خود به کار گیرد. بدون تکیه گاه و امکانات مالی، يك نامزد انتخاباتی عملاً به هیچ وجه نمی‌تواند انتخاب شود. حتی بخت وی برای نامزد شدن نیز بسیار کم است. برای نیل به قدرت پول لازم است و ضمناً قدرت برای به دست آوردن پول بیشتر مفید است. و اما چون تبلیغات انتخاباتی بیشتر

از پیش هزینه دارد، میزان کمک‌های مالی بیشتر از پیش زیاد می‌شود. این گونه اعانات مالی انتخاباتی - مگر در موارد استثنائی نادرالوجود - بدون توقع و چشمداشت انجام نمی‌گیرد. اعانه دهنده در قبال مساعدت مالی که می‌کند انتظاراتی دارد و تعهدات دقیقی از نامزد انتخاباتی می‌خواهد که البته روح جماعت انتخاب کننده و رأی دهنده از آن‌ها بی‌خبر است.

آن دسته از قدرت‌های مالی که وسیع‌ترین امکانات را در اختیار داشته باشند منطقاً آنها می‌توانند نیرومندترین اثرات را روی يك عمل سیاسی بگذارند. فقط وسایل و امکانات قدرتهای رقیب می‌تواند آن اثرات را محدود کند. به این ترتیب، عملکرد درست دموکراسی از راه راست کاملاً منحرف می‌شود و تقلب در آن بروز می‌کند. در انتخابات سال ۱۹۶۸ ریاست جمهوری آمریکا، انتخاب ریچارد نیکسون، برای حزب جمهوریخواه ۲۹ میلیون دلار خرج برداشت. انتخاب رونالد ریگان در ۱۹۸۴ بیش از ۴۰ میلیون دلار تمام شد (۲۵ میلیون دلار از این مبلغ فقط صرف تبلیغات سمعی و بصری شد). «سرژ کریستف کلم» درباره این طرز انتخابات بی‌رحمانه می‌گوید: «برای این که آدم با اکثریت آراء انتخاب گردد، مطمئن‌ترین راه این است که اول از طرف اکثریت ثروتمند برگزیده شود»<sup>۱۹</sup>.

البته شاید بتوان مبارزه سیاسی و ستیزه‌جویی (میلیتانتیسم) را تا حدودی جانشین کمک مالی کرد. نامزدی که مال و منالی ندارد می‌تواند لااقل قریحه رزمجویانه آدم‌ها را بیدار کند. با این وصف تجربه نشان می‌دهد که احزابی که تعداد بیشتری هواداران رزمجو می‌پرورند معمولاً احزابی هستند که افراطی‌ترین عقاید را دارند. میانه‌روها کسانی هستند که اصولاً و بنا به تعریف، شور و شوقی در حد اعتدال دارند. «کلم» می‌گوید: «هر چه بیشتر به حریم عقاید افراطی نزدیک شویم می‌بینیم که بطور متوسط، آدم‌ها زیادتر آماده مایه گذاشتن از شخص خود و مایه گذاشتن از جیب خود برای دفاع از معتقداتشان هستند. بنابراین اغلب دیده می‌شود که رزمجویان و پول دهندگان، بطور متوسط افراطی‌تر از انتخاب کنندگان خود هستند»<sup>۲۰</sup>. در این صورت در خصوص نظامی که مساعدتهای بی‌توقع انتخاباتی خود را یکسره به فرقه‌های افراطی اختصاص می‌دهد چگونه باید اندیشید؟

واضح است که قدرت قاهره پول با فساد و رسوائیهای مالی همراه است. اما گاهی بعضی خود را اینگونه تسلی می‌دهند که در دموکراسی، افتضاحات مالی از پرده بیرون می‌افتد و این را به حساب افتخارات

دموکراسی می‌گذارند و می‌گویند که خود فاش شدن این گونه مفاسد نشان دهنده این است که اطلاعات و اخبار «آزادانه» به گوش مردم می‌رسد. واقع این است که افتخار کردن به خرابی و تباهی دموکراسی خود امری حیرت‌انگیز است. خصوصاً که این ایراد هم وارد است که تعداد رسوائیهای مالی که فاش می‌شود بی‌گمان کمتر است از شماره افتضاحاتی که پشت پرده می‌ماند. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا اصولاً نظام دموکراسی فطرتاً این نوع فضایح را تسهیل نمی‌کند؟ «منتسکیو» می‌گفت در حکومت‌های دموکراسی زیادتر از فساد باید ترسید تا در رژیم‌های سلطنتی. زیرا در دموکراسی چون قدرت کمتر متمرکز است و زیادتر پراکنده، تعداد مردم فاسد الزماً بیشتر است.<sup>۲۱</sup>

«فرانسوا پرو» اقتصادشناس فرانسوی که کمتر کسی می‌تواند به وی تهمت مارکسیست بودن بزند می‌نویسد: «دموکراسی قرن نوزدهم نه تنها مانع دوز و کلک‌های طبقات ثروتمند نشده بلکه این گونه اعمال را تسهیل کرده است. در يك دموکراسی صوری آدم‌های پولدار قدرت را در تصرف دارند. دموکراسی قرن بیستم مادام که در مرحله اقتصاد سرمایه‌داری و شکلهای بورژوازی لیبرالیسم پارلمانی در جا می‌زند، چیزی جز حرف و سخن نخواهد بود».<sup>۲۲</sup>

مسئله شایان توجه دیگر، این است که دموکراسی همیشه بعنوان حکومت متکی بر عقاید و آرای مردم تلقی شده است. انتخابات در حکم شمارش عقاید و آراء است و از راه «سونداز» افکار عمومی شناخته می‌شود. اما خود عقاید و آراء چگونه شکل می‌گیرد؟ گفتن این که انتخابات آزاد است، اگر شکل‌گیری عقاید مردم آزاد نباشد، سخن بی‌معنایی خواهد بود. علاوه بر این خود مفهوم افکار عمومی، مفهوم منظونی است. تعداد آدم‌هایی که عقایدی داشته باشند و این عقاید در چشم آنها در حکم ایمان و یقین باشد بسیار اندک است. به معنای دقیق کلمه، اکثر مردم عقیده‌ای ندارند. چیزی که دارند يك مشت تأثرات حسّی (انطباعات) و اندیشه‌های مبهم و متناقض و سردرگم است که مبنای آنها وضع و حال روحی آنها و شوق و ذوق ناپایداری است که به تبع بروز حوادث و اثر تبلیغات و قرار گرفتن در محیط فکری خاص تغییر می‌پذیرد. «فرانسوا پرو» می‌نویسد: «يك عقیده، موج‌ترین و لغزنده‌ترین - اگر نگوئیم سست‌ترین - شکل‌های انتخاب عقلی است» و درجای دیگر همین نویسنده می‌گوید: عقاید آدم‌ها علی‌الخصوص به طرز کاملاً غیر مستقل شکل پیدا می‌کند.

در امر کشورداری به شیوه دموکراتیک، یکی از مسائل اساسی، مسئله اخبار و اطلاعات است. تصمیم و انتخاب مردم تا حد زیادی بستگی به کیفیت اطلاعات آنها دارد. از طرف دیگر در دموکراسی آدم فقط از طریق رسانه‌های گروهی می‌تواند خود را به دیگران بشناساند.

اگر دربارهٔ يك نامزد انتخاباتی هیچ کس حرفی نزنند، این نامزد کوچکترین شانس انتخاب شدن نخواهد داشت. واقعه‌ای که رسانه‌های گروهی از آن سخن نگویند، انگار که اصلاً اتفاق نیفتاده است. اما می‌دانیم که اخبار و اطلاعات مطالبی نیست که بیطرفانه و به روشی عینی تهیه شود. اخبار و اطلاعات یا «جهت‌گیری» خاصی دارند و کج و معوج می‌شوند، یا برعکس، دربرگیرندهٔ مقادیر قابل توجهی «پیام» هستند که از لحاظ ابلاغ اصل قضیه متقابلاً یکدیگر را تعدیل می‌کنند. در تمام موارد، انتخاب کننده هیچ وقت در وضعی نیست که بتواند رأیاً و مستقلاً موضعی اختیار کند. از يك طرف قدرت رسانه‌های گروهی بسیار قابل ملاحظه است و همین‌ها هستند که عقاید و افکار رأی دهندگان را قالب‌گیری می‌کنند و می‌سازند و ضمناً می‌دانیم که مسئولان رسانه‌های گروهی منتخب مردم نیستند. از طرف دیگر «دستکاری» عقاید مردم از طریق روشهایی که در بازاریابی مورد استفاده است و نیز توسل به «جوسازی»های تبلیغاتی چنان امکاناتی در اختیار وسایل ارتباط جمعی گذاشته که روشهای متداول در سابق به گرد پای آنها هم نمی‌رسد. به این طریق «ارادهٔ مردم» را بیشتر از پیش براساس روشهای مخصوص «عقیده تراشی» می‌کنند و تحویل مردم می‌دهند.

اما نشر روشهای کشورداری به سبک دموکراسی نه تنها مانع از این نشده که تکنیک‌های «قالبی کردن» افکار مردم تکمیل شود، بلکه این دو پدیده با به پای هم پیش رفته است. یکسان کردن گزینش‌های فردی و همگون کردن رفتار آدمیان که همه نتیجهٔ فشار و بافشاری روش‌های تبلیغاتی است، از چارچوب منحصر به فرد فنون تبلیغی تا حد زیادی خارج شده ولی اساس آن همان روش قالب‌سازی است و به هر صورت میزان شیوع آن به اندازه‌ای است که مایهٔ شرمساری است. تبلیغات و بازاریابی جای انتشارات (پروپاگاندا) را گرفته است. هیچ حکومت استبدادی تاکنون نتوانسته بود آدمهارا این طور مثل گوسفند وادار کند که همه یکسان شوند و یک قَد و قواره پیدا کنند و از همهٔ جهات برابر گردند.<sup>۲۴</sup>

«توکویل» این نکته را کشف کرد که «استبداد عقیده» استبدادی است که خاص

رژیم‌های دموکراتیک است و خصوصاً در آمریکا توسعه پیدا کرده است. همین «توکویل» می‌نویسد: «در آمریکا چیزی که بیش از همه مرا منجر می‌کند آزادی به منتهی درجه نیست، انزجار من از این است که در این مملکت ممانعت از ظهور حکومت ظالم به حد کافی تضمین نشده است» و در جای دیگری می‌نویسد: «من کشوری را ندیده‌ام که در آن بطور کلی استقلال ذهن و آزادی حقیقی بحث و گفتگو کمتر از این جا باشد» (....) «آنقدر آمریکائیها دقیقاً به يك راه می‌روند که آدم در بادی امر خیال می‌کند در آمریکا ذهن همهٔ مردم را از روی يك نمونهٔ واحد قالب‌گیری کرده‌اند» (....) «در آمریکا، اکثریت، گردآگرد اندیشه يك دایرهٔ هول‌انگیز کشیده است...». «پادشاه قدرتی مادی دارد که می‌تواند روی عمل آدمها اثر بگذارد اما در ارادهٔ آنها نمی‌تواند تصرفی بکند. در آمریکا اکثریت قدرتی دارد مادی و معنوی که روی عمل و ارادهٔ یکسان اثر می‌گذارد و در عین حال، هم مانع کار انجام شده می‌شود و هم مانع اظهار رغبت به عمل» (....) «در عهد تفتیش عقاید در اسپانیا مسئولان هیچوقت نتوانستند مانع انتشار کتب مخالف دین اکثریت شوند. امپراتوری اکثریت در آمریکا این کار را بهتر انجام می‌دهد، یعنی اصلاً این فکر را که کسی خلاف نظر اکثریت مطلبی بنویسد از اذهان بیرون می‌کند».<sup>۲۵</sup>

انتخاب کننده چون وسیله‌ای در اختیار ندارد تا براساس فکر عقیده‌ای شخصی برای خود بسازد، این گرایش در او شدت می‌یابد که به اصطلاح روی شخص نامزدها سرمایه‌گذاری کند و این کار را کم و بیش کاملاً نیندیشیده انجام می‌دهد. «ماکیاول» می‌گفت: راهنمای انسانها عقل نیست، عواطف و شهوات و قوای شوقیه است. در معرکهٔ انتخاباتی، قوای غیر عقلی، مردم را از روی نقشه به طرف مطالب غیر اساسی می‌کشاند. خود نامزدها هم از عوامل عاطفی استفاده و سوء استفاده می‌کنند و مطالب و مضامین بی‌معنی را به معرض «تماشا» می‌گذارند. شخصی کردن فعالیت سیاسی، اهمیت برنامه و افکار سیاسی را به حداقل اهمیت تقلیل می‌دهد. در يك گفتگوی تلویزیونی، نامزدهی که از لحاظ تماشاگران توفیق پیدا می‌کند کسی نیست که مدافع درست‌ترین افکار است. برنده کسی است که با مهارت بیشتری نظرات خود را عرضه می‌کند، صورت ظاهرش دل‌پسندتر است و زیادتر حاضر جواب است و بهترین اثر را در حواس بیننده می‌گذارد و در تلویزیون خوش سیما به نظر می‌آید (به اصطلاح تله ژنیک است مثل فتوژنیک). انتخاب کنندگان به اتکای حزب معرفی کننده، رای خود

را به کسی می‌دهند که فقط تصویر او را دیده‌اند و نام او را شنیده‌اند. واضح است که این تصویر طوری نقاشی شده که بتواند جوابگوی «تقاضا»ی انتخاب کننده یعنی رای دهنده باشد.

اما شهرت. هر چه از لحاظ زمانی جلوتر می‌رویم، کسب شهرت کمتر به فضایل خاص احتیاج پیدا می‌کند. شهرت معمولاً عبارت از «سروصدا»ی است که شخص ذینفع آگاهانه پیرامون خود راه می‌اندازد. (در زمان ما که روزگار حکومت رسانه‌های گروهی است همه این اصل را می‌دانند که بهتر است از آدم بد یاد کنند تا اصلاً یاد نکنند. سکوت و وسائل ارتباط جمعی، آدم، یعنی نامزدهای انتخاباتی را می‌کشد). در چنین اوضاع و احوالی، ارمغانی که وسائل ارتباط جمعی برای تربیت ذهنی تماشاگران خود می‌آورند روشن نیست. چه کسی گفته بود که با ظهور دموکراسی، شوقیات (یعنی قوای غیر عقلی انسان) جای خود را به خودپسندی و خودنمایی و تفاخر سپرده است؟

بعضی گفته‌اند که خصوصیت «زودگذر بودن» اخبار و اطلاعات شاید بتواند زمینهٔ روزگار ما را برای بازگشت به بعضی صور دموکراسی مستقیم هموار کند. «مارشال مک‌لوهان»<sup>۲۶</sup> می‌نویسد: «وقتی سرعت اخبار و اطلاعات زیاد می‌شود، فعالیت سیاسی، دیگر از روش انتخاب نماینده و اعزام هیئت اجرایی دست برمی‌دارد و تبدیل می‌شود به مشارکت مستقیم همه اعضای جامعه در تنفیذ قدرت معطوف به اخذ تصمیم.» «آلویس تافلر» هم همین عقیده را دارد<sup>۲۷</sup> اما این طرز فکر که ناشی از فلسفه نوظهور «ارباب فنون» است و شعار آن این است که روزگار ما عصر «زوال ایدئولوژی‌ها» است، قانع کننده به نظر نمی‌رسد. زیرا در دموکراسی مستقیم، عامل اصلی، «آنی بودن» اطلاعات و اخبار نیست بلکه عامل اصلی ارزش اطلاعات است. اما تکنیک‌های جدید ارتباطی، ارزش خبر را بهبود نمی‌بخشد، بلکه نقایص آن را ملموس‌تر می‌کند. مسئله ساخت ترکیب خبر حل نشده و نیز هویت و مقاصد کسانی هم که خبر را منتشر می‌کنند روشن نشده است. در زمینهٔ بخش خبر هم اصل کثرت و تنوع (پلورالیسم) در حکم يك نوع تضمین نیست. رقابت میان دستگاه‌های ارتباط جمعی منجر به این می‌شود که همهٔ آنها به معیار واحدی روی آورند. علاوه بر این، هر يك از رسانه‌های گروهی در حکم يك پیام است و این امر مستقل از محتوی پیام می‌باشد (محتوی حقیقی يك پیام، خود آن پیام است). اگر فرض را بر این بگذاریم که شفافیت یا بی‌آلایشی اخبار و اطلاعات امر مطلوبی است، باز هم اجرای چنین فکری غیر

از شاهد مقصود دوریم. نتیجه تحولات فعالیت سیاسی در دموکراسی‌های لیبرال امروز این شده است که موج بی سابقه‌ای از بی‌اعتنایی و لاقیدی و بی‌حسی نسبت به امور سیاسی بوجود آمده است. تعداد کسانی که از رای دادن امتناع می‌کنند پیوسته بیشتر می‌شود و گاهی از تعداد رای دهندگان هم فراتر می‌رود. ریچارد نیکسون با ۲۶ درصد آرای افرادی که به سن قانونی رسیده بودند به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد (فقط ۴۳ درصد آراء به صندوق ریخته شد). وقتی در ۱۹ آوریل ۱۹۷۲ در فرانسه درباره مسئله ورود انگلستان به بازار مشترک به آرای عمومی مراجعه کردند فقط ۳۶/۱۱ درصد افراد به سن قانونی رسیده رای دادند. حال این سؤال پیش می‌آید که یک اکثریت سیاسی که حتی اکثریت افراد به سن قانونی رسیده هم نیست اصولاً چه مفهومی دارد؟

این بی‌حسی و لاقیدی سیاسی دارد عمومیت پیدا می‌کند و در نتیجه مفاهیم مشروعیت و اصل و کالت و اصل حاکمیت از معنا تهی می‌شود.

(دنباله دارد)

باید انتخاب کند، اما نمی‌تواند تصمیم بگیرد. پرسش نامه‌های مربوط به سونداژ، از این ناتوانی انتخاب‌کننده، هم بهره‌برداری می‌کند و هم آنها را مخفی نگه می‌دارد» (....) «این روش کلیه شرایطی را که منجر به کشمکش در حزب بشود از بین می‌برد و آن را مبدل می‌سازد به پیشنهادی که علی‌الظاهر از قید زمان فارغ است». ۲۹ «پروویانسون پونته» در روزنامه لوموند ۱۴ مارس ۱۹۶۸ نوشته است: «خصوصیت بارز زندگی اجتماعی امروز ما، دل‌زدگی و ملال مردم است». و اضافه کرده است که: «مقصود راستین سیاست این نیست که امور مربوط به تامین خیر و صلاح مردم به طرزی نه چندان بد اداره شود و نیز این نیست که ترقیاتی را نصیب ملت کند یا لاقیل مانعی را از سر راه پیشرفت مردم بردارد، و نیز این نیست که به کمک قانون و تصویب‌نامه تحول اجتناب‌ناپذیر جامعه را مشخص سازد. غرض از کشورداری به معنای عالی کلمه، هدایت مردم و باز کردن افق‌های تازه جلوی چشم آنان و برانگیختن ذوق و شوق و جنب‌وجوش سازنده و آفریننده مردم است». ۳۰

پانزده سال از این نوشته می‌گذرد و ما فرسنگها

ممکن به نظر می‌رسد.

توسعه روشهای ارزیابی عقاید (سونداژ) نیز آنقدرها با دموکراسی سازگار نیست. از لحاظ نظری، غرض از سونداژ این است که توزیع آماري «عقاید» را در لحظه خاصی ارزیابی کنیم. اما سونداژ عملاً با تعدادی «مفهوم قالبی» (استرنوتیپ) چشم‌بندی می‌کند، یعنی این «مفاهیم قالبی» را به صرف چاپ و انتشار آنها تبدیل به واقعیت خدشه‌ناپذیر می‌نماید. روش سونداژ در واقع روشن «وانمود» کردن است. یعنی بر مبنای نمونه‌هائی که «بارز» فرض می‌شود، امر وانمود شده خود را به دروغ مشابه واقعیت و حتی واقعی‌تر از واقعیت جامی زند. ۲۸

از سوی دیگر، باروش سونداژ حتی کمتر از روش انتخابات می‌توان به «شدت و قوت» نظر انتخاب‌کننده پی برد. زیرا سونداژ «نظر» آدمی را بیان می‌کند یعنی اینکه اگر بخواهد رای بدهد، این طور اظهار نظر می‌کند. به این ترتیب می‌بینیم که در روش سونداژ عقاید مردم برابر و مترادف با اعتقادات یقینی آنها فرض می‌شود و البته این طرز تلقی اصلاً درست نیست. «شهروند

■ زیر نویس ها:

Chap. III  
23) Francois Perroux - La democratie. p. 22  
24) Gleichschaltung  
به آلمانی در متن آمده يك شکل کردن - همسان کردن (۲۵) توکویل - کتاب نامبرده  
26) Marshall Mc Luhan استاد دانشگاه تورنتو (1911- 1980)  
27) Alvin Toffler - La troisieme Vague. Denoel. 1978. pp 526- 527  
28) Pierre Rolle - Democra tie contre sondocratie. in En Jeu. septembre 1984.  
- توضیح مترجم - کشف اساسی مک لوهان این است که «وسایل ارتباطی»، میان فرستنده و گیرنده، در امر انتقال پیام بی طرف نمی‌مانند و لذا برحسب این که رسانه چه باشد، «محتوای فرهنگی انتقالی» دگرگونه می‌شود و گفتن این که «رسانه» خود يك پیام است، نافذ به همین کشف است. مک لوهان رسانه‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کند: رسانه‌های گرم، مثل مطبوعات و رادیو و سینما و عکاسی که خود قویا بیان‌کننده مفاهیم و حسیات مستتر در تاروپود خود هستند و از خواننده و نگرنده مشارکت نمی‌خواهند، و سخن گفتن و تلفن و تلویزیون که از مقوله رسانه‌های سرد هستند. اینها مطلب را القا می‌کنند و از شنونده و بیننده مشارکت می‌خواهند و همین مشارکت نوعی آفرینندگی است. (۲۹) چنین است که هر بار نتایج يك سونداژ مخالف نتایج انتخابات از آب در می‌آید. ضمناً امروزه کم نیستند «کارشناسانی» که می‌گویند سونداژ می‌تواند با برازندگی جانشین انتخابات شود.

30) Pierre Viansson Ponte.

13) N. Tideman- G. Tullock  
14) Public choice  
15) Demand Revealing Process (DRP).  
(۱۶) برای این موضوع رجوع کنید به:  
Giovanni Sartori - «Will Democracy Kill Democracy? Decision - Making by Majorities and by committees» in «Government and Opposition. Printemps 1975.  
Thomas Romer & Howard Rosenthal: «Voting Models and Empirical Evidence» in «American Scientist» Sept. Oct. 1984. 465-473.  
برای يك معرفی انتقادی «روش کشف و تعیین تقاضا» رجوع کنید به مقاله ذیل:  
Jean Dominique Lafaye - «Intensite des Preferences individuelles et choix Collectifs. A la recherche des meilleurs systemes de vote» in «SEDEIS» Mars 1984. 44-53.  
17) Emmanuel Beau de Lomenie  
(۱۸) انتقاد قدرت بول در آثار ارسطو را باید مربوط کرد به تنزل فعالیت تجاری و ارزش بازرگانی کالاها در جهان باستان. همین طور ارسطو در کتاب (Lois» 847 D) گفته است که «هیچ دادوستدی نباید به قصد سود بردن انجام گیرد». از لحاظ یونانیها ثروتمند بودن به این معناست که آدم به همه کاری مجاز است. (مقایسه کنید با معنای دوگانه کلمه Luxuria در لاتین. تجمل و شهوترانی).  
(۱۹) کتاب نامبرده. صفحه ۱۲۳  
(۲۱) کتاب نامبرده. صفحه ۱۱۹  
22) Grandeur et decadence des Romains.

(۱) مارکسیست‌ها يك کمی با کلمه «صوری» بازی می‌کنند و آن را به معنای ظاهر ساز، و ظاهرالصلاح منقلب به کار می‌برند. در هر حال صوری (Formel) نقیض «واقعی» نیست.  
2) Arthur Moeller Van den Bruck Formale demokratie.  
3) Sorel - Les illusions du Progres.  
4) Montesquieu - Esprit des lois.  
5) Polyarchie elective.  
6) R.A. Dahl - A Preface to Democratic Theory. University of Chicago Press. Chicago. 1956.

در کتاب نامبرده در صفحات قبل  
Giovanni Sartori

7) Roberto Michels - Les Partis Politiques. Flammarion. 1971  
(۸) در سال ۱۹۶۸، ۶۷ درصد وکلای مجلس شورای فرانسه، دو یا بیشتر از دو شغل را يدک می‌کشیدند. این نسبت به تدریج افزایش پیدا کرد و در دسامبر ۱۹۸۲ به رقم ۸۲/۱ درصد رسید.  
(۹) در ماه اوت ۱۹۸۴، روزنامه لوموند سلسله مقالاتی تحت عنوان «بحران در نظام نمایندگی مردم» منتشر کرد.  
(۱۰) روسو - قرارداد اجتماعی. بخش سوم - صفحه ۱۵  
11) Serge - Christophe Kolm - Les elections sont - elles la democratie? Cerf. 1977. pp. 12-13.  
12) Bertrand de Jouvenel - Du Pouvoir. Hachette. 1972.

و دیگران